

پوپولیسم و کورپوراتیسم در پهلوی دوم: ابزارهایی نرم برای اقتدارگرایی سخت

عباس حاتمی*

چکیده

این مقاله نشان می‌دهد که پهلوی دوم، از دهه ۱۳۴۰ به این سو، به سمت نوعی اقتدارگرایی سخت حرکت کرده است و عموماً چنین استدلال می‌شود که این اقتدارگرایی بیش‌تر از طریق سازوگرهای سرکوب‌عریان، مانند ارتش و نیروهای امنیتی ساواک، محقق شده است. در این مقاله مشخص می‌شود که رژیم پهلوی در این مسیر از سازوگرهای سرکوب‌رقیق و ناپیدا، مانند ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی، نیز بهره گرفته است. بر این اساس، اولاً روشن می‌شود که این رژیم چگونه با توسل به این ابزارها درصدد مقابله با بحران نفوذ دولت مرکزی در مناطق پیرامونی؛ تضعیف طبقات بالا مانند زمین‌داران، بورژوازی صنعتی، و بورژوازی تجاری؛ و کسب رضایت و سکوت سیاسی طبقات پایین مانند دهقانان و کارگران برآمد. ثانیاً مشخص می‌شود که رژیم چگونه از طریق این ابزارها به دست‌کاری در ساختار نهادهای صنفی پرداخت، نهادهای صنفی مستقل را برچید و نهادهای صنفی وابسته دولتی را جانشین آن‌ها کرد، و نهایتاً جامعه مدنی را به حوزه‌ای تبدیل کرد که طرح استیلای رژیم در آن بی‌ریخته می‌شد. با این حال، انقلاب سال ۱۳۵۷ نشان داد که این شیوه مهندسی اجتماعی چگونه با تعمیق بحران مشارکت می‌تواند به شورش اجتماعی بینجامد.

کلیدواژه‌ها: کورپوراتیسم، پوپولیسم، اقتدارگرایی سخت، ابزارهای نرم، پهلوی دوم.

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، d.a.hatami@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۵

۱. مقدمه

با آن‌که گونه‌های متعددی برای رژیم‌های اقتدارگرا ذکر شده است، اما تقسیم این رژیم‌ها به دو گونه اقتدارگرایی سخت و نرم (Schatz, 2009: 208; Krumow, 2005: 120-1) دیدگاه پذیرفته شده‌ای است. بر این اساس، حد بالای کنترل دولت بر ساخت اجتماعی در اولی و نبود آن در دومی دلیل این تمایز بوده است (Krumow, 2005: 120-1). همین‌طور استدلال شده است که وجود «سرکوب عریان و متداوم» در رژیم اقتدارگرایی سخت و نبود آن در رژیم اقتدارگرایی نرم این دو رژیم را از هم متمایز می‌سازد (Schatz, 2009: 208). به این معنا می‌توان گفت که رژیم‌های اقتدارگرایی سخت اولاً، کنترل بالایی بر ساخت اجتماعی دارند و ثانیاً، این کنترل را عموماً از طریق سرکوب عریان و متداوم اعمال می‌کنند. واکاوی تحولات سیاسی ایران پیش از انقلاب نشان می‌دهد که پهلوی دوم در حیات سیاسی خود نوعی گذار از اقتدارگرایی نرم به اقتدارگرایی سخت را تجربه کرده است. به شکل مشخص در بسیاری از تحلیل‌های سیاسی، در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ شاهد سال‌های فترت سیاسی، حاکمیت دوگانه و دیکتاتوری سیاسی (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۸۵-۲۳۳)، و سال‌های سلطنت در حال تنازع و در حال تثبیت (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۰۳ و ۳۸۲) یا دوره اقتدارگرایی نرم هستیم. اما در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ برعکس، رژیم کوشید تا انسداد سیاسی را برقرار کند (همان: ۳۹۸-۴۰۹)، اعمال نوعی سلطه بلامعارض را در دستور کار قرار دهد (فوران، ۱۳۷۸: ۴۶۱)، و نهایتاً نوعی رژیم مستبد خودکامه (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۲۷۹) یا اقتدارگرایی سخت را تشکیل دهد.^۱ بر این اساس، در طول این دو دهه، تلاش رژیم اساساً معطوف به افزایش میزان کنترل دولت بر ساخت اجتماعی بوده است. به علاوه، نشانه‌های مشخصی وجود دارد که نشان می‌دهد کنترل گسترده رژیم بر ساخت اجتماعی بیش‌تر از طریق سرکوب عریان محقق شده است. اصلی‌ترین نشانه این وضعیت افزایش تعداد کارگزاران این خشونت یعنی نفرات ارتش و نیروهای امنیتی است. به طوری که در دوره دوم حیات پهلوی دوم، تعداد نفرات ارتش از ۲۰۰ هزار نفر به ۴۱۰ هزار نفر رسید و سازمان‌های امنیتی مانند ساواک تأسیس شدند که بالغ بر ۵۳۰۰ نفر پرسنل تمام‌وقت و تعداد درخور توجهی خبرچین پاره‌وقت داشتند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۹۸-۳۹۹). بدین ترتیب، همانند سایر رژیم‌های اقتدارگرایی سخت، کاربرد گسترده خشونت نیز از خصایص دیگر دوره دوم حیات سیاسی پهلوی دوم بوده است. نهایتاً، با در نظر گرفتن دو خصیصه مذکور، درمی‌یابیم که حرکت از نوعی اقتدارگرایی نرم به سمت نوعی اقتدارگرایی سخت را باید به عنوان خصیصه عمده حیات سیاسی رژیم پهلوی دوم، از سال‌های ۱۳۴۲ به

این سو، در نظر گرفت. اما یک موضوع باعث پیچیده شدن بحث درباره شیوه گذار پهلوی دوم از اقتدارگرایی نرم به اقتدارگرایی سخت می‌شود. این پیچیدگی بیش از هر چیز به این علت است که از سال ۱۳۴۲ و هم‌زمان با گذار پهلوی دوم به اقتدارگرایی سخت، این رژیم کارکردهای پوپولیستی و کورپوراتیستی مشخصی یافته است. این تقارن زمانی به این دو سؤال می‌انجامد که آیا میان گذار به اقتدارگرایی سخت و گرایش به کارکردهای پوپولیستی و کورپوراتیستی رژیم رابطه‌ای وجود داشته است و آیا کارکردهای مذکور در تأسیس این شیوه از اقتدارگرایی مؤثر عمل کرده‌اند؟ به‌طور مشخص‌تر آیا، در کنار نقش ارتش و نیروهای امنیتی در تأسیس اقتدارگرایی سخت، پوپولیسم و کورپوراتیسم در معنای آلتوسری کلمه در هیئت ابزارهای نرم «سرکوب رقیق و ناپیدا» (Altuser, 1971: 137) رژیم عمل کرده‌اند و بدین‌سان در اعمال کنترل گسترده رژیم بر ساخت اجتماعی نقش داشته‌اند؟ تمرکز بر این موضوعات از آن رو اهمیت دارد که ما را با سازوکارهایی آشنا خواهند ساخت که، به‌رغم اهمیت در تقویت اقتدارگرایی پهلوی دوم، عموماً به‌شکل نامحسوس و ناپیدا عمل کرده‌اند و به همین دلیل تظاهر بیرونی کم‌تری یافته‌اند. برای تبیین این موضوعات، مقاله ابتدا در بخش مباحث نظری این شیوه‌های نرم و ناپیدا را در قالب شیوه‌ها و ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی صورت‌بندی مفهومی می‌کند. سپس نمونه‌هایی از ابزارها و شیوه‌های پوپولیستی و کورپوراتیستی را به‌شکل مجزا در دوره دوم حیات پهلوی دوم توضیح می‌دهد و در نهایت مشخص می‌کند که چگونه این شیوه‌ها و ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی کنترل گسترده رژیم بر ساخت اجتماعی را به شیوه‌ای ناملموس قوام بخشید و آن را از نوعی اقتدارگرایی رقیق و نرم به‌سمت اقتدارگرایی غلیظ و سخت متحول ساخت.

۲. مباحث نظری

آلتوسر، از حیث شیوه اعمال سرکوب، دستگاه دولت را به دو دسته دستگاه اعمال «سرکوب خشن» و دستگاه اعمال «سرکوب رقیق و ناپیدا» دسته‌بندی کرده است. ارتش، پلیس، دادگاه، و زندان در دسته اول (ibid: 136) و کلیسا، مدارس خصوصی و دولتی، خانواده، احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، رسانه‌ها، ادبیات، و هنر نهایتاً هرچند نه مقدمتاً، در دسته دوم (ibid: 137) قرار داده شده‌اند. مباحث آلتوسر خود تا حد زیادی تحت تأثیر اندیشه‌های گرامشی (Gramsci) درباره اشکال دوگانه اعمال قدرت قرار داشت که بر اساس آن قدرت به‌شکل خشن و عریان از سوی دستگاه قهریه دولت و یا به‌شکل ناملموس و

ظریف از سوی دستگاه‌های آموزشی، فرهنگی، و دینی اعمال می‌شد (Gramsci, 1971). در حالی که آن‌ها بیش‌تر درباره‌ی سازوکارهای ناپیدا و ظریف اعمال قدرت و سرکوب در نظام‌های سرمایه‌داری پیش‌رفته بحث کرده‌اند، اما ممکن است زمانی که این شیوه‌ی اعمال سرکوب در رژیم‌های اقتدارگرای جهان سومی به‌کار گرفته شوند؛ با سازوبرگ‌ها و ابزارهای متفاوتی اعمال شوند. در این میان به‌شکل مشخص می‌توان از آن دسته از ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی صحبت کرد که بسیاری از رژیم‌های اقتدارگرا با توسل به آن‌ها نوعی سرکوب نرم و ناپیدا را بر ساخت اجتماعی اعمال می‌کنند. تا آن‌جا که به پوپولیسیم مربوط می‌شود، محققان عموماً آن را پدیده‌ای چندوجهی، یعنی سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی دیده‌اند. مثلاً استدلال شده است که پوپولیسیم از حیث سیاسی دارای رهبری کاریزماتیک، رابطه‌ی مستقیم و بی‌واسطه میان رهبر و توده‌ها (Urrutia, 1991: 377)، گرایش‌های ضد نخبه‌گرایانه (Mouzelis, 1985: 375)، و ضرورت بسیج سیاسی توده‌هاست. از حیث اجتماعی، پایگاه اجتماعی آن در میان طبقات متوسط، فرودست، و حاشیه‌نشین روستایی و شهری (Suter, 1994: 187) قرار دارد و از حیث اقتصادی، مبتنی بر سیاست‌های بازتوزیعی و رفاهی به نفع همین طبقات است. گرچه استفاده از سازوکارهای کنترلی پوپولیسیم را می‌توان در همه‌ی وجوه بررسی کرد، اما در این مقاله بر وجه اقتصادی آن تأکید شده است. اهمیت این وجه حتی موجد پیدایش اصطلاح پوپولیسیم اقتصادی شده است که اصلی‌ترین شاخص آن اقدامات بازتوزیعی از سوی دولت است؛ یعنی اقداماتی که طی آن دولت به بازتوزیع کالا، خدمات، و فرصت‌ها می‌پردازد (Almond, 1956: 198-201). دورنبوش (Durnbusch) و ادواردز (Edwards) اهداف بازتوزیعی را کانون پوپولیسیم اقتصادی در نظر گرفته‌اند (9: 1991). پری‌را (Pereira) نیز پوپولیسیم را رویه‌ای سیاسی دیده است که در هر حال با «سیاست‌های بازتوزیعی خام» در ارتباط است (6: 1991). نهایتاً دریک (Drake)، با احصای این تجارب پوپولیستی در قالب رژیم وارگاس (G. D. Vargas) در برزیل و پرون (J. D. Perón) در آرژانتین، نشان می‌دهد که سرشت اصلی این رژیم‌ها در حوزه اقتصادی با اقدامات قابل توجه بازتوزیعی آمیخته بوده است (218: 1982). عموماً دولت‌ها، در کنار سایر عوامل، به دو شیوه از ابزارهای بازتوزیعی برای اعمال کنترل نرم بر ساخت اجتماعی استفاده کرده‌اند. شیوه اول شامل حل بحران نفوذ دولت مرکزی در مناطق پیرامونی از طریق اقدامات بازتوزیعی است که نظریه‌پردازان بحران‌ها درباره‌ی اشکال آن بحث کرده‌اند (67: 1966). شیوه دوم، عبارت است از خرید حمایت سیاسی طبقات

فرودست از یک سو و تضعیف نیروهای اجتماعی نیرومند از سوی دیگر (تاگارت، ۱۳۸۱: ۹۶) که بر اساس نتایج یک بررسی به پوپولیسیم «رابین هودی» تشبیه شده است (حاتمی، ۱۳۹۲: ۱۰۶).

همین وضعیت درباره کورپوراتیسم نیز به شیوه‌های مشخص دیگری وجود دارد. در کلی‌ترین شکل، می‌توان کورپوراتیسم را نظامی تعریف کرد که تلاش می‌کند میان اصناف و به‌شکل خاص میان نیروی کار و سرمایه سازش برقرار کند (Mclean and Mcmillan, 2003: 123). به عبارت دیگر، چنین نظامی منادی سازش طبقاتی، مخالف منازعه طبقاتی، و مبین نوعی سه‌جانبه‌گرایی است که دولت، کار، و سرمایه سه‌گانه آن محسوب می‌شوند (ibid). در این سه‌جانبه‌گرایی، عموماً دولت بیش‌تر در هیئت یک داور در مناسبات صنفی میان نیروی کار و سرمایه ظاهر می‌شود. فارغ از این خصلت عمومی با در نظر گرفتن هدف دولت کورپوراتیستی از مداخله در مناسبات و تشکیلات صنفی، که مبنای تأسیس این نوع از دولت نیز هست، اولاً گونه‌های «اقتدارگرا» و «دموکراتیک» یا «اجتماعی» کورپوراتیسم مد نظر اشمیتز (Schmitter, 1979: 20) از هم متمایز می‌شدند؛ ثانیاً این تمایز مشخص می‌کرد که چگونه کورپوراتیسم اقتدارگرا از سازوکارهای کورپوراتیستی برای اعمال کنترل بر مناسبات صنفی بهره می‌گرفت. مثلاً کورپوراتیسم به این علت اقتدارگرا تلقی می‌شد که با هدف فراهم آوردن امکان اعمال کنترل بیش‌تر دولت بر صنوف و تشکیلات صنفی در امور صنفی دخالت می‌کرد. برعکس، کورپوراتیسم زمانی دموکراتیک دانسته می‌شد که هدفش از دخالت در امور صنفی فراهم آوردن امکان اعمال کنترل بیش‌تر صنوف و تشکیلات صنفی بر دولت بود (Jessop, 1995: 112). از این رو، در حالی که هدف از گونه اجتماعی کورپوراتیسم توان‌مندسازی گروه‌های صنفی برای دخالت و نظارت بر حوزه سیاست‌گذاری دولت تعریف می‌شد، هدف از ایجاد دولت کورپوراتیستی اقتدارگرا به‌منزله کنترل بیش‌تر گروه‌های صنفی و حوزه اقتصاد از سوی دولت تلقی می‌شد. از حیث ساختاری نیز در حالی که دولت‌های کورپوراتیستی دموکراتیک بر مبنای تقویت اتحادیه‌های صنفی مستقل بنا می‌شدند، در گونه دوم اتحادیه‌های مستقل جای خودشان را به اتحادیه‌های صنفی وابسته می‌دادند (Snively. 1969: 174؛ ابنشتاین و فاگلمان، ۱۳۷۶: ۱۷۹ و ۱۸۹) تا عملاً به ابزارهای دولت برای کنترل مناسبات صنفی تبدیل شوند. بدین سان در همه این موارد هم پوپولیسیم اقتصادی و هم کورپوراتیسم اقتدارگرا به ابزارهای سرکوب نرم و ناپیدایی تبدیل می‌شدند که رژیم‌های اقتدارگرا به واسطه آن گستره کنترل خود بر ساخت اجتماعی را تشدید می‌کردند.

۳. بازخوانی پوپولیسم در پهلوی دوم

چنان‌که مقدمتاً بحث شد، عموماً پوپولیسم دارای سه وجه سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی است. اما تا آن‌جا که به رژیم پهلوی دوم مربوط می‌شود، به‌نظر می‌رسد که فقط وجه اقتصادی پوپولیسم در این رژیم ظاهر شده است و حتی در برخی از جنبه‌های سیاسی و اجتماعی این رژیم گرایش‌های مشخص ضد پوپولیستی داشته است. مثلاً از حیث سیاسی شخص شاه فاقد خصلت کاریزمایی بود و رژیم به جای ارتباط مستقیم و بی‌واسطه با توده‌ها بر نهادهای بوروکراتیک مدرنی همانند ارتش و بوروکراسی (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۲۵) استوار بود. علاوه بر این، رژیم مذکور دارای وجوه تکنوکرات درخور توجهی بود که متضمن وجوه نخبه‌گرایانه محسوسی برای آن می‌شد. پایگاه اجتماعی نیم‌بند رژیم نیز حداقل در میان طبقات پایین و متوسط رو به پایین قرار نداشت. برای نمونه، در مجلس دوره ۲۱، یعنی بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶، میزان حضور طبقات پایین فقط ۶ درصد بوده است (شجیعی، ۱۳۴۴: ۲۰۴ و ۲۶۷). این میزان گرچه نسبت به گذشته اندکی رشد را نشان می‌داد، اما درخور توجه نبود.^۲ با این حال، مرور تاریخ حیات اقتصادی و سیاسی پهلوی دوم نشان می‌دهد که از دهه ۱۳۴۰ به بعد این رژیم از حیث اقتصادی به‌سمت سیاست‌هایی گرایش یافت که در زمره سیاست‌های رژیم‌های پوپولیستی قرار می‌گرفت. اگر چنان‌که بحث شد اصلی‌ترین مشخصه پوپولیسم اقتصادی را توسل به اقدامات بازتوزیعی در نظر گیریم، از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ نشانه‌های مشخصی وجود دارد که نشان می‌دهد پهلوی دوم به‌سمت سیاست‌های بازتوزیعی حرکت کرده است. به‌شکل مشخص در سال ۱۳۴۲ شاه مجموعه برنامه‌هایی را با عنوان انقلاب سفید اعلام کرد که بیش‌تر اصول آن مبین رویکرد بازتوزیعی دولت پهلوی دوم بود.

اصل اول انقلاب سفید شامل اصلاحات ارضی یا تقسیم اراضی بود که عموماً به‌منزله یکی از مشخص‌ترین وجوه سیاست بازتوزیعی دولت‌ها تلقی شده است (Basley and Burgess, 2000: 389). این اصلاحات که از روستاهای مراغه در آذربایجان شرقی آغاز شد، به‌تدریج و طی سه مرحله تقریباً در کل کشور به اجرا درآمد. این اصلاحات شامل تقسیم اراضی میان کسانی بود که روی زمین‌ها کار می‌کردند. در مرحله نخست اصلاحات ارضی، ۷۰۹,۷۱۸ خانوار یا چیزی در حدود ۳۴ درصد کشاورزان واجد شرایط؛ در مرحله دوم ۲۱۳,۴۴۳ خانوار یا حدود ۱۰ درصد از کشاورزان مشمول قانون؛ و در مرحله سوم، ۲۸۳,۸۴۳ خانوار یا حدود ۴۰ درصد از کشاورزان زمین دریافت کردند (عمید، ۱۳۸۱: ۱۵۰). اگر ۱۷۲,۱۰۳ خانوار یا ۸ درصد از کشاورزان واجد شرایط را، که از

طریق تقسیم اراضی وقفی در قالب اجاره‌های بلندمدت صاحب‌زمین شدند، نیز به این جمع اضافه کنیم؛ درمی‌یابیم که بیش از ۱,۹۰۰,۰۰۰ یا چیزی در حدود ۹۲ تا ۹۳ درصد از کشاورزان واجد شرایط طی سه مرحله اصلاحات ارضی صاحب زمین شدند (همان). موضوع کلیدی در تحلیل مقاله حاضر این نکته است که در این اصلاحات دولت عملاً در هیئت کارگزار ظاهر شد و از چند طریق، یعنی به‌عنوان کارگزار بوروکراتیک، کارگزار اجبار، و تأمین‌کننده منابع مالی در توزیع و تقسیم این اراضی ایفای نقش کرد. بدین معنا که دولت ابتدا سازمان ویژه اصلاحات ارضی را تشکیل داد. سپس در سال ۱۳۴۵، حتی وزارت اصلاحات ارضی را تأسیس کرد تا یک وزارت‌خانه دولتی عملاً کارگزار قانونی و بوروکراتیک این طرح شود (ایوانف، ۱۳۵۶: ۲۲۲). همین‌طور رژیم در مواردی به زور متوسل شد تا برخی از مقاومت‌های ملاکین را در هم شکند (همان: ۲۲۳). در نهایت دولت، با تدارک اصل سوم انقلاب سفید، عملاً خود را درگیر تأمین مالی منابع اصلاحات ارضی نیز کرد. بر اساس این اصل، کارخانه‌های دولتی به شرکت‌های سهامی تبدیل می‌شد تا فروش آن‌ها نوعی پشتوانه مالی برای اجرای اصلاحات ارضی باشد. بدین ترتیب پنجاه و پنج کارخانه، که سابقاً به وزارت اقتصاد وابسته بودند و سرمایه‌های آن‌ها به ۷/۷ میلیارد ریال می‌رسید، به شرکت‌هایی با سهام بی‌نام تبدیل شدند. این شرکت‌ها به ۱,۵۴,۰۰۰ سهم، هر یک به بهای ۵۰,۰۰۰ ریال، تقسیم شدند تا از طریق بانک اعتبارات کشاورزی به مالکان بزرگی که اراضی آن‌ها میان کشاورزان تقسیم شده بود واگذار شود (پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۸۳). این در حالی بود که روستاییان نیز نهایتاً باید بهای زمین‌های دریافتی را طی ۱۵ سال با سود ۴ درصد به دولت پرداخت می‌کردند (ایوانف، ۱۳۵۶: ۲۱۳).

گستره سیاست‌های بازتوزیعی رژیم به روستاها محدود نماند و در قالب سایر اصول انقلاب سفید به شهرها نیز کشانده شد. مثلاً اصل چهارم انقلاب سفید، که سهام‌سازی کارگران در سود کارخانه‌ها را در دستور داشت، نشان می‌داد که دولت تلاش دارد حوزه اقدامات بازتوزیعی خود را به شهرها نیز گسترش دهد. بر اساس اصل مذکور، کارگران در بخشی از سود کارخانجات سهام می‌شدند. این طرح فقط شامل آن دسته از کارگران شاغل در مؤسساتی می‌شد که ده نفر یا بیش‌تر کارگر داشت. کارگران شاغل در صنعت نفت، راه‌آهن، و دخانیات از این قاعده مستثنی بودند. علاوه بر این، فقط ۲۰ درصد از سود کارخانه‌ها به کارگران پرداخت می‌شد که معیار تقسیم آن هم سابقه کار و میزان دست‌مزد بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۸۳). بر اساس یک بررسی، تا سال ۱۳۵۱؛ یعنی نه سال پس از اجرای طرح فقط ۱,۷۵,۰۰۰ کارگر در ۳۱۳۵ کارخانه مشمول این طرح شدند. گرچه تا سال

۱۳۵۵ تعداد آن‌ها به ۰۰۰,۲۹۵ نفر رسید، اما این میزان فقط ۱۵ درصد از کارگران صنایع را در بر می‌گرفت (همان: ۱۸۴). با این حال رژیم کوشید تا گستره محدود اقدامات بازتوزیعی دولت در مناطق شهری را بعدها در قالب اصل ۱۳ انقلاب سفید افزایش دهد. بر اساس این اصل، این بار سهام کارخانه‌های بزرگ به کارگران فروخته می‌شد. بدین معنا که باید ۴۹ درصد از سهام ۳۲۰ شرکت تولیدی خصوصی و ۹۹ درصد از سهام شرکت‌های دولتی به کارگران واگذار می‌شد. هدف از این سیاست مقابله با انباشت سرمایه اعلام شد (Bashiriyeh, 2011: 92) و دولت در نظر داشت که این سرمایه انباشت‌شده صنعتی را به نوعی در میان نیروی کار صنعتی بازتوزیع کند. در حالی که سهم‌سازی کارگران در سود کارخانه‌ها اقدامی بازتوزیعی برای افزایش درآمد کارگران بود، سهم‌سازی آن‌ها در سهام کارخانه‌ها اقدامی بازتوزیعی برای افزایش پس‌انداز آن‌ها محسوب می‌شد که هر دو از سوی دولت تدارک دیده شده بود.

اگر آن‌گونه که آلموند (G. Almond) و لاپالومبارا (J. La Palombara) استدلال می‌کنند، کارکردهای بازتوزیعی را دخالت دولت در بازتوزیع کالا، خدمات، و فرصت‌ها در نظر گیریم (Almond, 1956: 198-201؛ لاپالومبارا، ۱۳۸۰: ۲۶۳)، بسیاری از دیگر اصول انقلاب سفید نیز به نوعی وجوه بازتوزیعی مشخصی داشتند و دولت عملاً در هیئت کارگزار آن‌ها عمل می‌کرد. چنان‌که اصل ششم بر ایجاد سپاه دانش و اصل هفتم بر ایجاد سپاه بهداشت تأکید داشت. اصل هشتم نیز مبتنی بر ایجاد سپاه ترویج و آبادانی در شهرها و روستاها بود که دولت را درگیر فرایند نوسازی مناطق شهری و روستایی می‌کرد. علاوه بر این اصول پانزدهم، شانزدهم، و هفدهم که به ترتیب آموزش و پرورش رایگان و اجباری، تغذیه رایگان برای مادران نیازمند و نوزادان تا سن دوسالگی، و شمول تأمین اجتماعی و مستماری دوران پیری برای همه ایرانیان را در بر می‌گرفت نیز، همانند اصول ششم و هفتم، وجوه اجتماعی و رفاهی را شامل می‌شد. بدین‌سان حداقل ۱۰ اصل از اصول انقلاب سفید به علت دخالت دولت در بازتوزیع کالا، خدمات، و فرصت‌ها به‌طور مستقیم وجوه بازتوزیعی داشتند. تفوق وجوه بازتوزیعی این سیاست‌ها به‌شکل مشخص در شیوه نگرش شاه مشهود بود، به‌طوری که قرار بود این برنامه‌ها تأمین نان، مسکن، پوشاک، بهداشت، و آموزش و پرورش را برای همه محقق سازد (پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۶۷). اگر آن‌گونه که ادعا می‌شد انقلاب سفید به‌منزله شکل تکامل‌یافته این پنج اصل بود (همان)، اساساً باید آن را انقلابی با محتوای بازتوزیعی گسترده و لاقفل از حیث اقتصادی متضمن وجوه مشخص پوپولیستی در نظر گیریم. واژه «همه» در این‌جا اولاً، مبین تفوق نگرش‌های پوپولیستی یا توده‌گرایانه رژیم

بود و ثانیاً تأمین نان، مسکن، پوشاک، بهداشت، و آموزش برای همه به این معنا بود که دولت باید در فرایند توزیع کالا، خدمات، و فرصت‌ها دخالت و خود بار دیگر آن را توزیع می‌کرد. با در نظر گرفتن این دو وجه، مشخص می‌شود که پوپولیسم اقتصادی به میزان درخور توجهی بر اصول انقلاب سفید تفوق داشته است. بر این اساس می‌توان پذیرفت که از سال‌های ۱۳۴۲ به این سو نشانه‌های مشخصی از پوپولیسم اقتصادی در حیات اقتصادی پهلوی دوم قابل شناسایی است که دولت از طریق آن می‌کوشید خود را در هیئت یک توزیع‌کننده و بازتوزیع‌کننده ظاهر سازد.

۴. بازخوانی کورپوراتیسم در پهلوی دوم

چنان‌که اشاره شد اگر یکی از عام‌ترین سازوکارها و اهداف رژیم‌های کورپوراتیستی را تلاش برای غلبه بر منازعات طبقاتی، ایجاد نوعی سازش طبقاتی، و همکاری میان نیروی کار و سرمایه در نظر گیریم (McLean and Mcmillan, 2003: 123)، نشانه‌های چنین وضعیتی در پهلوی دوم قابل شناسایی است. مثلاً به شکل مشخص ادعا شده است که یکی از اصلی‌ترین اهداف اصل ۴ انقلاب سفید، یعنی سهام‌سازی کارگران در سود کارخانه‌ها به منزله تحقق چنین کارکرد کورپوراتیستی از سوی دولت بوده است. به باور شاه، اصل سهام‌سازی کارگران در سود کارخانه‌ها باید همکاری میان سرمایه و نیروی کار را فراهم می‌آورد. چنان‌که به زعم او:

به این ترتیب، {از طریق اصل چهارم انقلاب سفید}، واحدهای بزرگ تولید صنعتی با در نظر گرفتن همکاری میان سرمایه و کار به فعالیت پرداختند و هم‌بستگی میان کارگران، تکنسین‌ها، و کارفرمایان تقویت شد. توصیه کردیم که در هر کارخانه جلساتی به‌طور منظم تشکیل شود و نمایندگان هر سه این گروه‌ها حضور یابند تا مسائل مشترک خود را با حسن تفاهم حل و فصل کنند (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۰۵).

اهداف کورپوراتیستی از این نوع در اصل ۱۳ انقلاب سفید، یعنی سهام‌سازی کارگران در سهام برخی از کارخانه‌ها نیز تا حدی دیده می‌شد. چنان‌که بر اساس گفته‌های شاه:

مشارکت کل جمعیت و بیش از همه طبقات کارگر در سرمایه مؤسسات بزرگ هم‌چون ملاطی در نظر گرفته می‌شد که کارفرمایان، تکنسین‌ها، و کارگران را با هم یک پارچه می‌ساخت. {ما از طریق این اصلاحات،} نمونه‌ای از همکاری، هم‌یاری، هم‌بستگی، و اتحاد را میان کارگران، تکنسین‌ها، و کارفرمایان به نمایش گذاشتیم (همان: ۲۰۷ و ۲۰۸).

بدین سان هم طرح سهام‌سازی کارگران در سود کارخانه‌ها و هم طرح سهام‌سازی آنان در سهام به دو دلیل وجوه کورپوراتیستی برجسته‌ای داشت. اول آن‌که، رژیم هدف خود را از اجرای آن‌ها ایجاد سازش طبقاتی و مقابله با منازعه طبقاتی میان نیروی کار و سرمایه تعریف می‌کرد. ثانیاً، در طرح‌های دوگانه مذکور دولت به‌عنوان کارگزار و طرف سوم در مناسبات میان نیروی کار و نیروی سرمایه حضور داشت؛ یعنی وضعیتی که موجب پیدایش نوعی نظام سه‌جانبه‌گرایی بود که عموماً به‌منزله یکی از اصلی‌ترین خصایص رژیم‌های کورپوراتیستی است.

عامل بعدی تأسیس حزب رستاخیز بود که با ادغام و انحلال دو حزب ایران نوین و مردم در سال ۱۳۵۳ تأسیس شد. گرچه تأسیس این حزب پهلوی دوم را به نظامی تک‌حزبی تبدیل کرد، اما هم‌زمان کارکردهای کورپوراتیستی این رژیم را نیز تقویت کرد. به این معنا که این حزب رستاخیز بود که به نیابت از رژیم، کارکردهای کورپوراتیستی آن را بر عهده می‌گرفت. کارکردهای کورپوراتیستی این حزب در بیان آبراهامیان تا حد زیادی مشخص است:

حزب در بازار شعباتی دایر کرد، از کسبه خرده‌پا وجوهی را به اجبار اخذ کرد، برای کارگران کارگاه‌های کوچک حداقل دست‌مزد تعیین کرد، و دکان‌داران و صاحبان کارگاه‌ها را واداشت که تعداد کارگران و کارکنان خود را به وزارت کار اعلام دارند و حق بیمه درمانی آن‌ها را بپردازند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۰۶).

حزب رستاخیز مجمع سندیکا‌های کارگری را تشکیل داد و روزنامه‌های صنفی را تأسیس کرد که رستاخیز کارگران و رستاخیز کشاورزان از عمده‌ترین آن‌ها بود. حزب، به کمک ساواک، کنترل تمامی وزارت‌خانه‌های کار، رفاه اجتماعی، صنایع، و اتحادیه‌های کشاورزی را که همگی به‌نوعی با مناسبات صنفی، کاری، و «اقتصادی» (Bianchi, 1989: 208) در ارتباط بودند در اختیار گرفت. مهم‌تر از همه این‌که، حزب در کتابچه راهنمای خود به نام *فلسفه انقلاب ایران*، یک دستور کار سراسر کورپوراتیستی را برای رژیم تعریف کرد که بر اساس آن ادعا می‌شد شاه می‌خواهد «تضاد طبقاتی» را برای ابد در ایران ریشه‌کن کند (*فلسفه انقلاب ایران*، ۱۳۵۵ به نقل از آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۶۹). بدین سان رژیم، که قبلاً وارد مناسبات کلان صنعتی، یعنی اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایی شده بود، این بار از ابزار حزب رستاخیز بهره گرفت تا هم در مناسبات خرد صنعتی وارد شود و هم مناسبات صنفی خرد را در بخش تجاری یا بازار تنظیم کند. بر اثر این اقدامات اولاً، نظام سه‌جانبه‌گرایی از کارخانه‌های بزرگ صنعتی به واحدهای کوچک صنعتی و از

آنجا به بخش تجاری نیز گسترش یافت. ثانیاً، نوعی نظام «سه‌جانبه‌گرایی نیابتی» شکل گرفت که در آن حزب رستاخیز به نیابت از دولت در مناسبات نیروی کار و سرمایه ورود می‌یافت. این سه‌جانبه‌گرایی نیابتی از یک سو نشان می‌داد که شیوه‌های کورپوراتیستی رژیم پیچیده، چندلایه، و گسترده‌تر شده‌اند و از سوی دیگر، مشخص می‌کرد که سیاست رژیم در مناسبات صنفی به تدریج شکل دخالت‌خزنده و پیش‌رونده به خود می‌گرفت.

۵. پوپولیسم و کورپوراتیسم: ابزارهایی نرم برای اقتدارگرایی سخت

مباحث مقاله تا این‌جا مشخص ساخت که پهلوی دوم از دهه ۱۳۴۰ به این سو، به سمت برخی کارکردهای پوپولیستی و کورپوراتیستی حرکت کرده است. اما موضوع اساسی این است که به‌صورت مشخص نشان دهیم که رژیم چگونه از این کارکردهای کورپوراتیستی و پوپولیستی به‌عنوان ابزارهایی برای اعمال سرکوب نرم و ناپیدای خود بر ساخت اجتماعی بهره گرفته است. بحث مقاله در این خصوص را با شیوه‌ها و کارکردهای پوپولیستی آغاز می‌کنیم.

۱.۵ پوپولیسم

با توجه به شیوه‌های پوپولیستی، چنین استدلال می‌شود که شیوه‌های مذکور عملاً شیوه‌هایی نرم برای تقویت وجوه اقتدارگرایانه رژیم پهلوی دوم و گذار این رژیم از اقتدارگرایی رقیق یا نرم به اقتدارگرایی غلیظ یا سخت بوده است. بحث را با یکی از اصلی‌ترین اقدامات پوپولیستی رژیم در حوزه اقتصادی یعنی اصلاحات ارضی آغاز می‌کنیم. بر اساس استدلال‌های موجود، این اصلاحات حداقل به دو شیوه کنترل نامحسوس دولت بر ساخت اجتماعی، و لاجرم وجوه اقتدارگرایانه رژیم پهلوی دوم، را تقویت کرد. در شیوه اول اصلاحات ارضی به رژیم امکان داد تا حوزه نفوذ و اقتدار دولت مرکزی را تا پیرامونی‌ترین نقاط کشور گسترش دهد. درست است که پیش از آن رضا شاه تمرکز قابل توجهی را در منابع قدرت ایجاد کرده بود، اما دخالت نکردن دولت او در روابط اجتماعی حاکم بر روستاها باعث شد تا به‌زعم برخی مناطق روستایی در ایران در دوره رضاشاه نوعی وضعیت دولت در دولت را تجربه کنند (کارشناس، ۱۳۸۲: ۱۱۰). از منظر نظریه بحران‌ها این وضعیت یعنی «دولت در دولت» مبین حد درخور توجهی از بحران نفوذ دولت مرکزی پیرامون یا به‌زعم لاپالمبارا در نقاط دورافتاده کشور بود (۱۳۸۰: ۳۱۹-۳۱۸) که او آن را بحران نفوذ در جماعت‌های دهقانی می‌نامید (همان: ۳۴۴-۳۴۳).^۳ در این

وضعیت، پهلوی دوم برای مقابله با بحران نفوذ در مناطق پیرامونی شیوه‌ای را در پیش گرفت که لوسین پای (L. Pye) آن را مشخصه تاریخی دولت‌سازی‌های متأخر در آسیا و آفریقا می‌داند؛ مشخصه‌ای که طی آن دولت‌ها از طریق حل بحران توزیع درصدد حل سایر بحران‌ها برمی‌آمدند (Pye, 1966: 67). بر اساس همین مکانیزم، رژیم پهلوی نیز کوشید تا از طریق اصلاحات ارضی حل بحران توزیع را دست‌آویز حل بحران نفوذ دولت مرکزی کند. این کار به دو شیوه مشخص صورت گرفت: اول آن‌که اصلاحات ارضی، آن‌گونه که آلن بیل (J. A. Bill) نشان داده است، عملاً مأمور دولت را جانشین زمین‌دار کرد (۱۳۸۷: ۲۴۱). بدین ترتیب، اکنون مأمور دولت در دورافتاده‌ترین نقاط کشور حضور داشت و عملاً نماد کنترل و نفوذ دولت در این مناطق محسوب می‌شد. شیوه دوم نیز عبارت بود از فراهم آمدن امکان دخالت گسترده دولت در مناسبات خرد حیات مادی و اقتصادی روستاییان. روستاییان از دولت زمین دریافت کرده بودند و بهای آن را نیز باید به دولت می‌پرداختند. بدین سان دولت خود را در مقام یک زمین‌دار بزرگ برکشیده بود و روستاییان، به جای زمین‌داران پیشین، خود را با آن روبه‌رو می‌دیدند. اکنون روستاییان دولت را در بسیاری از مناسبات اقتصادی خود حاضر می‌دیدند و این حضور به‌زعم آبراهامیان تا آن‌جا بود که دولت از تنظیم قراردادهای اجاره گرفته تا تأمین کود شیمیایی کشاورزی آن‌ها دخالت داشت (۱۳۹۱: ۲۴۱). اصلاحات ارضی روستایی را به‌جای زمین‌دار به دولت وابسته کرده بود و همین وابستگی بود که کنترل دولت بر شئون حیات مادی روستاییان را ممکن می‌کرد.

سایر اقدامات رفاهی و بازتوزیعی رژیم همانند ایجاد سپاه بهداشت، دانش، و حتی ترویج و آبادانی نیز نمودی از گسترش حوزه نفوذ دولت به پیرامونی‌ترین نقاط کشور و دخالت فراگیر در بسیاری از شئون زیست‌دهقانی بود. اگر آن‌گونه که آلن بیل می‌گفت اصلاحات ارضی مأمور دولت را جانشین زمین‌دار کرد، اقدامات اخیر جایگاه مأمور دولت را در روستاها تقویت و گسترده‌تر ساخت. بر اثر این اقدامات، حوزه دخالت دولت در مناسبات ارضی به دیگر شئون زندگی روستاییان مانند بهداشت، آموزش، و مسکن نیز تسری یافت و به این معنا دولت در زندگی روزمره روستاییان حضور پررنگ‌تری پیدا کرد. به‌عبارتی، سپاه بهداشت، ترویج و آبادانی، و دانش به‌شکل مشخص به دولت کمک کرد تا بتواند حد بالایی از کنترل نرم و نامحسوس را بر گستره قابل توجهی از شئون زندگی و مناسبات روستاییان اعمال کند. نقل قول آبراهامیان از یک انسان‌شناس اروپایی، که از یکی از مناطق روستایی ایران بازدید کرده بود، تا حدی مؤید همین موضوع است:

اکنون دولت به لحاظ عملی در همه ابعاد زندگی روزمره مداخله می‌کند. قرارداد اجاره زمین به واسطه دولت بسته می‌شود و دولت در جمع‌آوری و بسته‌بندی میوه‌ها، کود شیمیایی زمین‌ها، خوراک دام، زنبورداری، بافت فرش، زاد و ولد کودکان، کنترل جمعیت، سازمان‌دهی زنان، آموزش دینی، و کنترل بیماری‌ها دخالت دارد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۴۱).

حتی بر اساس یک تحلیل در برخی از موارد افراد سه سپاه مذکور به تبلیغ برای رژیم می‌پرداختند (ایوانف، ۱۳۵۶: ۲۳۲) و در معنای آلتوسری کلمه، عملاً به‌عنوان سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت در روستاها (Althusser, 1971: 138) عمل می‌کردند. بدین‌سان بر خلاف دولت رضاشاه که در مناسبات ارضی مناطق روستایی دخالت نکرد و بنا به یک تعبیر مناسبات سیاسی و اقتصادی در روستاها را دست‌نخورده باقی گذاشت (کارشناس، ۱۳۸۲: ۱۱۰)، پهلوی دوم نه‌تنها در مناسبات ارضی بلکه در سایر شئون حیات اقتصادی و اجتماعی روستاییان نیز ورود یافت و از این طریق حدی از کنترل را بر این شئون اعمال کرد. بدین ترتیب، سازوکارهای پوپولیستی رژیم، که عموماً در قالب اقدامات بازتوزیعی و رفاهی صورت‌بندی می‌شدند، عملاً به ابزارهایی برای اعمال کنترل نرم رژیم بر روستاییان تبدیل شدند.

از این گذشته، به‌نظر می‌رسد که رژیم از ابزارهای پوپولیستی یا به‌شکل مشخص از اصلاحات ارضی بهره‌گرفت تا به شیوه دیگری نیز کنترل خود را بر ساخت اجتماعی تقویت کند. این شیوه عبارت بود از کاهش قدرت زمین‌داران که یکی از قدرت‌مندترین نیروهای اجتماعی در حیات سیاسی ایران در دوره مدرن و پیشامدرن محسوب می‌شدند. بنابراین استدلال ایوانف، مبنی بر این‌که تضعیف قدرت اقتصادی و سیاسی زمین‌داران در روستاها و سپس کل کشور نتیجه مشخص اصلاحات ارضی بود (۱۳۵۶: ۲۳۵)، نیز تا حدی مؤید همین موضوع است. نشانه مشخص دیگری نیز برای تأیید این موضوع از منظری دیگر وجود دارد. بر اساس این نشانه سیاست کلی رژیم از دهه ۱۳۴۰ به این سو مبتنی بر تضعیف قدرت اقتصادی و سیاسی زمین‌داران بود و اصلاحات ارضی را باید صرفاً بخشی از این سیاست کلی در نظر گرفت. برای نمونه، بخش دیگری از سیاست کلی رژیم برای تضعیف زمین‌داران را می‌توان در کاهش تعداد کرسی‌های آنان در مجلس شورای ملی مشاهده کرد. به‌طوری‌که بر اساس نتایج یک بررسی، در حالی که زمین‌داران تا اواخر دهه ۱۳۳۰ بخش درخور توجه کرسی‌های مجلس را در اختیار داشتند و حتی در انتصاب استان‌داران، فرمان‌داران، و دیگر مقامات محلی تعیین‌کننده بودند (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۷۲: ۱۰۳) از دهه ۱۳۴۰ تعداد کرسی‌های آنان در مجلس

تا حد درخور توجهی کاهش یافت. داده‌های جدول ۱ تا حد زیادی گویای کاهش تعداد کرسی‌های زمین‌داران است. بر اساس داده‌های این جدول، زمین‌داران در دهه‌های پس از اصلاحات ارضی بیش از سه‌چهارم کرسی‌های مجلس را از دست دادند.

جدول ۱. درصد حضور زمین‌داران در ادوار مختلف مجلس

۱۳۵۸-۱۳۵۴	۱۳۴۶-۱۳۴۱	۱۳۴۰-۱۳۲۲	۱۳۲۰-۱۳۰۴	۱۳۰۲-۱۲۸۵
دوره ۲۴	دوره ۲۱	دوره ۱۴ تا ۲۰	دوره ۶ تا ۱۳	دوره ۱ تا ۵
۹/۸ درصد	۲۳/۲ درصد	۴۰/۴ درصد	۴۰/۴ درصد	۲۸/۵ درصد

منبع: اشرف و بنوعیزی، ۱۳۷۲: ۱۰۳.

بخشی از علت به کارگیری استراتژی تضعیف طبقات عمده از سوی رژیم به پروژه فراگیرسازی هژمونی او مربوط می‌شد. از آن‌جا که اعمال قدرت و کنترل فراگیر رژیم بر طبقات تضعیف‌شده متضمن مقاومت کم‌تری از سوی آن‌ها بود، بالتبع تضعیف‌سازی طبقات اجتماعی عمده مقوم هژمونی فراگیری بود که رژیم در ساخت اجتماعی دنبال می‌کرد. بدین سان استراتژی اصلاحات ارضی و کاهش تعداد کرسی زمین‌داران دوگانه‌هایی بودند که بخشی‌هایی از اجزای نظام هژمونی فراگیر رژیم را صورت‌بندی می‌کردند. بنابراین می‌توان استدلال کرد که استفاده از ابزارهای پوپولیستی از اصلاحات ارضی گرفته تا سپاه دانش، بهداشت، و ترویج و آبادانی به چندین شکل موجد تشدید کنترل رژیم بر ساخت اجتماعی و تقویت وجوه اقتدارگرایانه آن بود. زیرا اولاً، دامنه نفوذ دولت مرکزی را تا پیرامونی‌ترین مناطق کشور گسترش داد و اقتدارگرایی رژیم را عمق بخشید؛ ثانیاً، با کاهش قدرت یکی از اصلی‌ترین طبقات اجتماعی یعنی زمین‌داران اعمال کنترل بیش‌تر دولت را بر این طبقه نیرومند قبلی اما تضعیف‌شده فعلی تسهیل کرد.

۲.۵ کورپوراتیسم

سیاست کنترل و سرکوب ناپیدای رژیم پهلوی، علاوه بر شیوه‌های پوپولیستی، از طریق شیوه‌های کورپوراتیستی نیز دنبال می‌شد. اگر بر اساس کلی‌ترین گونه‌شناسی‌های موجود کورپوراتیسم را به دو گونه اقتدارگرا و دموکراتیک دسته‌بندی کنیم، چندین دلیل مشخص وجود دارد که نشان می‌دهد کورپوراتیسم پهلوی از سازوکارهای اقتدارگرایانه کورپوراتیسم یعنی سیاست کنترل و سرکوب ناپیدا استفاده کرده است. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، کورپوراتیسم اقتدارگرا بر خلاف کورپوراتیسم اجتماعی اولاً تلاش کرد تا سازمان‌های

صنفي کنترل شده را جانشين سازمان های صنفي مستقل کند. ثانياً، به جای کنترل دولت از طريق سازمان های صنفي یا کنترل از پايين بر کنترل اصناف از سوی دولت یا کنترل از بالا استقرار یافت. تا آنجا که به پهلوی دوم مربوط می شود، نشانه های مشخصی از هر دو خصیصه کورپوراتیسم اقتدارگرا در این رژیم تا حدی مشهود بود.

اول این که سیاست سرکوب اتحادیه های کارگری مستقل و جانشینی آنها با اتحادیه های کارگری وابسته به رژیم یکی از اصلی ترین سیاست های کارگری رژیم پهلوی در دوره مورد بررسی بود. گرچه بین سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ تحت تأثیر فضای باز سیاسی در کشور اتحادیه های کارگری کمابیش فعال بودند، اما پس از کودتای ۱۳۳۲ فعالیت آنها متوقف شد. رژیم ابتدا در سال ۱۳۳۶ فعالیت اتحادیه های کارگری را ممنوع کرد. سپس در قالب قانون کار سال ۱۳۳۸ فقط فعالیت آن دسته از اتحادیه های کارگری را پذیرفت که دولت، یا به شکل مشخص وزارت کار، آنها را به رسمیت می شناخت (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۹۲). بدین سان اولاً، اتحادیه های کارگری مستقل برجیده شد؛ ثانياً، اتحادیه های کارگری وابسته جانشین آنها شد. چنان که تا سال ۱۳۵۰ در حدود ۳۹۷ اتحادیه کارگری و ۱۶۸ اتحادیه کارفرمایی تأسیس شد که همگی تحت کنترل و نظارت دولت عمل می کردند (همان: ۱۹۴). تعداد این واحدها تا سال ۱۳۵۷ به بیش از ۱۰۰۰ اتحادیه رسید (Kazemi, 1980: 108). ثالثاً، در قانون سال ۱۳۳۸ به حق اعتصاب کارگران اشاره ای نشد. در مقام مقایسه این سیاست ها بخش هایی از همان سیاستی بود که موسولینی قبلاً آن را بر اساس قانون آوریل سال ۱۹۲۶ پی گرفته بود (Snively, 1969: 174) و یا دنباله همان سیاستی بود که رژیم های کورپوراتیستی اقتدارگرا، همانند فرانکو (Franco) در اسپانیا (۱۹۳۹-۱۹۷۵) و پرون در آرژانتین (۱۹۴۳-۱۹۵۵)، به نوعی در پیش گرفته بودند (ابنشتاین و فاگلمان، ۱۳۷۶: ۱۷۸ و ۱۸۹). در تمامی این موارد رژیم های مذکور هم اتحادیه های مستقل را برجیده بودند، هم اتحادیه های وابسته به خود را تأسیس کرده بودند، و هم حق اعتصاب کارگران را نادیده گرفته بودند.

اما موضوع دارای اهمیت درباره رژیم پهلوی این بود که دست کاری آن در مناسبات صنفي فقط به حوزه صنعت محدود نماند و به تدریج به حوزه تجارت نیز کشانده شد. به عبارتی، رژیم همان سیاست برجیدن گروه های صنفي مستقل و جانشینی آنها با گروه های صنفي وابسته را در قبال اصناف تجاری نیز به کار گرفت. اما این بار شیوه عمل تا حدی تغییر کرده بود و دیگر نه خود رژیم بلکه این حزب رستخیز بود که به نیابت از آن عمل می کرد. بنابراین، در حالی که رژیم پیش تر کوشیده بود تا با شیوه هایی

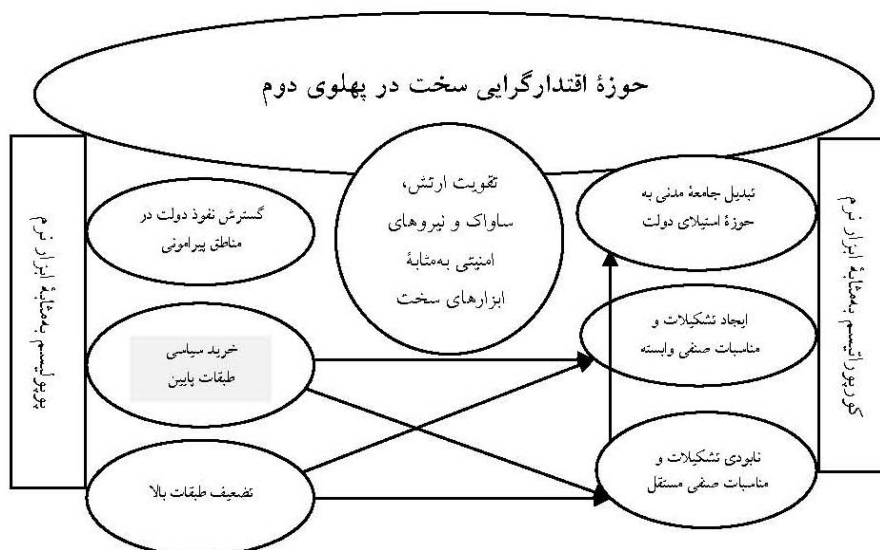
خاص استقلال اتحادیه های کارگری و کارفرمایی را سلب کند، در دهه ۱۳۵۰ حزب رستاخیز تدارک دیده شد تا استقلال اصناف تجاری را هدف گیرد. آبراهامیان در این باره چنین می گوید:

حزب در بازار شعباتی دایر کرد. قانون صنفی را اصلاح کرد. اصناف سنتی را از بین برد و اصناف جدیدی به وجود آورد. به جای شورای عالی اصناف، اتاق اصناف را قرار داد که زیر نظارت شدید قرار داشت و تجار وابسته به دربار را به ریاست آنها گماشت. حکومت به عرصه ای تجاوز کرده بود که رژیم های قبلی جرئت ورود به آن را نداشتند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۷۰-۲۷۱؛ آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۰۶).

بدین سان رژیم اولاً تشکیلات صنفی مستقل تجاری را برچید؛ ثانیاً تشکیلات صنفی خودساخته و وابسته را جانشین آن کرد؛ و ثالثاً این تشکل های صنفی جدید را از طریق اصلاح قانون اصناف و انتصاب رؤسای اصناف وابسته به دربار تحت نظارت خود درآورد. با این حال، نظارت و کنترل حزب بر مناسبات تجاری به این موارد محدود نماند و با گذشت زمان روند رو به تزایدی یافت. چنان که حزب حتی بعدها سیاست تثبیت قیمت ها را در بازار بر عهده گرفت (Bashiriyeh, 2011: 103). دامنه دخالت حزب در امور اصناف زمانی تشدید شد که شاه، در قالب اصل انقلاب سفید، به گران فروشان اعلام جنگ کرد. حزب حدود ۱۰ هزار دانشجو را در هیئت گروه های بازرسی به بازار اعزام کرد تا با گران فروشان و محتکران مقابله کنند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۶۰). بدین سان با اعمال این سیاست ها تضعیف یکی دیگر از طبقات عمده اجتماعی یعنی بورژوازی تجاری در دستور کار رژیم قرار گرفت. بدین ترتیب، در حالی که رژیم پیش تر با استفاده از ابزارهای پوپولیستی یعنی اصلاحات ارضی به تضعیف یکی از اصلی ترین طبقات وجه تولید روستایی پرداخته بود، اکنون از طریق ابزارهای کورپوراتیستی درصدد تضعیف یکی از اصلی ترین طبقات وجه تولید شهری یعنی بورژوازی تجاری بود.

بدین سان رژیم پهلوی نیز، همانند سایر رژیم های اقتدارگرای کورپوراتیستی، استراتژی های مشخص صنفی ای را در پیش گرفت که از جمله اهداف اساسی آن برچیدن اتحادیه های صنفی مستقل مانند اتحادیه های کارگری، اتحادیه های کارفرمایی، و اصناف تجاری مستقل و سپس، تأسیس اتحادیه ها و اصناف تجاری وابسته بود. در پهلوی دوم این اصناف و اتحادیه ها تا آن حد صوری بودند که نه تنها امکان نظارت بر دولت را نداشتند، بلکه حتی از برقراری ارتباط مستقیم با دولت نیز منع شده بودند، همانند حزب نئوکورپوراتیستی نئودستور (Neo-Destour) تونس در دوره بورقیبه

(مورفی، ۱۳۸۳: ۲۰۷). از حزب کورپوراتیستی رستاخیز کمک گرفته شد تا حتی خواست‌های اتحادیه‌ها و اصناف دست‌ساخته خود رژیم نیز نه به‌صورت مستقیم، بلکه از طریق کانال حزب به دولت انتقال یابد.^۴ بدین‌سان، خواست‌های اتحادیه‌ها و اصناف وابسته به رژیم نیز باید از صافی حزب دولتی همان رژیم می‌گذشت. از این گذشته، رژیم همواره می‌کوشید تا از این اتحادیه‌ها و اصناف وابسته به خود به‌عنوان عاملی برای کنترل اعضای اتحادیه‌ها و اصناف مذکور استفاده کند. برای مثال، اتاق اصنافی که پهلوی دوم به پا کرده بود عملاً «سگ پاسبان حزب رستاخیز» در بازار لقب گرفته بود (Bashiriyeh, 2011: 103). بدین ترتیب، در حالی که حزب رستاخیز به نیابت از رژیم مناسبات تجاری را کنترل می‌کرد، اتاق اصناف نیز بازوی اجرایی این عمل نیابتی حزب بود. علاوه بر این، مشخص شده است که ساواک تقریباً در تأسیس تمامی اتحادیه‌های جدید نقش مستقیم داشته (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۹۵) و از این طریق به نیابت از رژیم منویات حکومت را به این اتحادیه‌ها منتقل می‌کرده است. این کارکردها تا حد درخور توجهی به کارکردهای رژیم‌های اقتدارگرای کورپوراتیستی شبیه بود؛ چرا که هدف رژیم پهلوی، بر عکس رژیم‌های کورپوراتیست اجتماعی، نه توانمندسازی گروه‌های صنفی برای تقویت نظارت آن‌ها بر دولت، بلکه تضعیف گروه‌های صنفی برای تقویت کنترل دولت بر آن‌ها بود.



نمودار ۱. حوزه‌های سه‌گانه اقتدارگرایی سخت و شیوه عمل ابزارهای سرکوب نرم در پهلوی دوم

۶. نتیجه‌گیری

در ادبیات سیاسی مربوط به دوره پهلوی دوم نوعی اجماع نظر در این باره وجود دارد که رژیم مزبور از دهه ۱۳۴۰ به این سو دست‌خوش تحول در شکل و ساختار نظام سیاسی شده است و این تحول در قالب گذار از نظام دیکتاتوری به استبدادی یا گذار از دوره فترت سیاسی به دوره انسداد سیاسی تبیین شده است. این مقاله اولاً، نشان می‌دهد که این تحول در قالب گذار از رژیم اقتدارگرایی نرم به اقتدارگرایی سخت حادث شده است. ثانیاً، و بر خلاف ادبیات رایج که نشانه‌های این تحول را عمدتاً در افزایش تعداد نفرات ارتش و نیروهای امنیتی و لاجرم کاربرد گسترده‌تر خشونت عریان دیده است، نشان می‌دهد که این تحول هم‌چنین از طریق ابزارهای نرم، ناپیدا، و ناملموس یعنی ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی نیز صورت گرفته است. به عبارتی، اگر با تأسی از ادبیات گرامشی، رژیم‌های اقتدارگر را بر اساس شیوه اعمال سرکوب به دو رژیم اقتدارگرایی شفاف و غیرشفاف دسته‌بندی کنیم، این مقاله نشان می‌دهد که رژیم پهلوی دوم از دهه ۱۳۴۰ به این سو، به دلیل استفاده از همین ابزارهای ناملموس سرکوب به سمت نوعی اقتدارگرایی غیرشفاف نیز حرکت کرده است. به همین علت و در مقام مقایسه می‌توان گفت: در حالی که سیاست پهلوی اول بیش‌تر سیاست مشت‌های چدنی یا اقتدارگرایی شفاف بود، در پهلوی دوم این مشت چدنی در پاره‌ای از موارد دست‌کشی مخملی به دست داشت. این دست‌کش مخملی و مشت چدنی سازوبرگ‌های کنترل و سرکوب عریان، مانند ارتش و ساواک را در کنار سازوبرگ‌های کنترل و سرکوب رقیق و ناپیدا، نظیر ابزارهای کورپوراتیستی و پوپولیستی قرار دادند و بدین‌سان، با تعمیق گستره سرکوب و نفوذ رژیم، پهلوی دوم را در هیئت یک اقتدارگرایی سخت ظاهر ساخت. این دست‌کش‌های مخملی پوپولیستی و کورپوراتیستی به‌عنوان ابزارها و سازوبرگ‌های اقتدارگرایی ناپیدا به چهار شیوه عمل کردند تا پروژه سرکوب رقیق رژیم و لاجرم تعمیق گستره نفوذ و سلطه آن را در ساخت اجتماعی به پیش برند. در شیوه اول، ابزارهای پوپولیستی کمک کردند تا رژیم حل بحران توزیع را دست‌آویز حل بحران نفوذ دولت مرکزی در مناطق پیرامونی قرار دهد. رژیم از طریق این اقدامات کنترل خود را بر مناطق پیرامونی، که قبلاً تا حد زیادی خارج از کنترلش بود، گسترش داد. در شیوه دوم، رژیم به ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی روی آورد تا طبقات اجتماعی بالا مانند زمین‌داران، بورژوازی صنعتی، و بورژوازی تجاری را تضعیف کند. احتمالاً رژیم دریافته بود که اعمال کنترل و نظارت بر طبقات تضعیف‌شده به مراتب آسان‌تر از طبقات نیرومند است و همین دیدگاه بخشی از چرایی شیوه رفتار رژیم با طبقات اجتماعی بالا را

توجیه می‌کرد. در این فرایند تضعیف‌سازی رژیم طبقات مزبور را فئودالیسم زراعی، فئودالیسم صنعتی، و به‌نوعی فئودالیسم تجاری نامید تا اقدامات کورپوراتیستی و پوپولیستی خود را حتی نوعی جنگ اجتماعی مقدس علیه این طبقات اجتماعی عمده نشان دهد. در شیوه سوم اقدامات کورپوراتیستی و پوپولیستی رژیم به کار گرفته شد تا با اعطای مزایای مادی به طبقات پایین به آن‌ها نشان داده شود که نفع مادی آن‌ها در تداوم حیات سیاسی رژیم است. هدف مشخص رژیم از این کار نه پر کردن شکاف طبقاتی در ساخت اجتماعی بلکه خرید حمایت و سکوت سیاسی طبقات فرودست بود. به بیان اصحاب مکتب فرانکفورت، بورژوازی کردن طبقه پرولتر و همین‌طور فئودالی کردن طبقه دهقان هدفی بود که رژیم از این شیوه‌های کورپوراتیستی و پوپولیستی دنبال می‌کرد. پس از تضعیف طبقات نیرومند اجتماعی و خرید حمایت سیاسی طبقات پایین، رژیم در ادامه کوشید تا از طریق ابزارهای مشخصاً کورپوراتیستی در ساختار نهادهای صنفی، به‌عنوان بخشی از حوزه جامعه مدنی، نیز دست‌کاری کند. به‌طوری که دست‌کاری در ساختار طبقات اجتماعی به‌تدریج به ساختار نهادهای صنفی، که این طبقات اجتماعی در آن شکل می‌یافتند، نیز کشانده شد. اتحادیه‌های کارگری، کارفرمایی، و گروه‌های صنفی مستقل برچیده شدند تا جای خود را به اتحادیه‌ها و اصناف وابسته دولتی دهند. وظیفه این اتحادیه‌ها و گروه‌های صنفی وابسته بازتولید و مفصل‌بندی مناسبات و تشکیلات صنفی مورد تأیید رژیم بود. در واقع، رژیم از این طریق کوشید تا در کارکرد نهادهای صنفی، به‌عنوان بخشی از جامعه مدنی، نوعی «وارونگی کارکردی» ایجاد کند. به‌طوری که نهادهای جامعه مدنی به جای آن‌که ابزار کنترل ساخت اجتماعی بر ساخت سیاسی باشند به ابزار کنترل نامحسوس ساخت سیاسی بر ساخت اجتماعی تبدیل شدند. بدین ترتیب، این جامعه مدنی به جای آن‌که در تعبیر دوتوکویل (Alexis de Tocqueville) مدافع فرد در برابر دولت باشد، مسامحتاً تداعی‌کننده جامعه مدنی گرامشی بود که در آن دولت پهلوی به شیوه‌هایی خاص طرح خود را برای استیلا پی می‌ریخت.^۶ بدین‌سان ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی کمک کردند تا نهادهای جامعه مدنی به جای پا روی سر قرار گیرند و عملاً به ابزارهای «مهندسی اجتماعی» رژیم تبدیل شوند. وجوه سه‌گانه این مهندسی اجتماعی عبارت بودند از: تضعیف طبقات نیرومند، خرید حمایت سیاسی طبقات پایین، و دست‌کاری در ساختار نهادهای صنفی جامعه مدنی. رژیم از طریق این مهندسی اجتماعی نوعی سیاست اقتدارگرایی خزنده را در پیش گرفته بود که هدف نهایی آن کنترل تمامی حوزه مناسبات اصناف زراعی، کارگری، صنعتی، و تجاری به شیوه‌ای ناملموس بود؛ یعنی وضعیتی که باعث شد پهلوی

دوم به واسطه اعمال همین کنترل فراگیر نرم به سمت نوعی اقتدارگرایی سخت کشانده شود. هرچند این مهندسی اجتماعی توانست اقتدارگرایی بسیط و شفاف رضاشاه را به اقتدارگرایی پیچیده و چندلایه محمدرضاشاه تبدیل کند، اما پیامدهای مشخصی نیز برای ساخت اجتماعی و سیاسی به همراه داشت. رژیم عملاً با دست‌کاری در مناسبات ساخت اجتماعی راه را بر همه منافذی که در قالب کانال‌های ارتباطی میان ساخت اجتماعی و سیاسی عمل می‌کردند بست. این کار باعث شد تا از یک سو همه کانال‌های مسالمت‌آمیز انتقال خواست‌ها از ساخت اجتماعی به ساخت سیاسی از میان برداشته شود و از سوی دیگر بحران مشارکت سیاسی تا حد زیادی در ساخت اجتماعی تشدید شود. زمانی که عمل سیاسی نیروهای اجتماعی به شکل عریان سرکوب یا به شیوه ناملموس تحت کنترل درآمد یا کانال‌های ارتباطی مستقل میان ساخت اجتماعی و سیاسی مسدود شد، لاجرم حد بالایی از وضعیت فشردگی نیروهای اجتماعی و نهایتاً بحران مشارکت سیاسی اجتناب‌ناپذیر شد. به این معنا و چنان‌که هانتینگتون (S. Huntington) در موارد دیگری نیز نشان داده است، وقوع انقلاب به عنوان انفجار مشارکت سیاسی در ایران آن دوره تا حدی قابل انتظار بود. یک دهه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بار دیگر این موضوع تأیید شد که یک جامعه مدنی دست‌کاری‌شده یا اساساً غایب تا چه اندازه شکننده و تسهیل‌کننده فروپاشی سیاسی و تشدیدکننده بی‌ثباتی سیاسی خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این میان برخی از محققان مانند آبراهامیان، فوران، و هالیدی مبانی این تحول را از سال‌های ۱۳۳۲ به این سو پی گرفته‌اند. در آن سو، محققان دیگری مانند کاتوزیان نقطه این تحول را از سال‌های ۱۳۴۲ به این سو دانسته‌اند. در این میان، این مقاله به رویکردهای دوم نزدیک‌تر است.
۲. متوسط درصد حضور طبقه پایین یعنی دهقانان و کارگران در مجالس قانون‌گذاری دوره رضا شاه یعنی بین سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ و هم‌چنین در مجالس ششم تا سیزدهم کمی بیش از یک درصد بود. همین‌طور متوسط این میزان برای مجالس قانون‌گذاری محمدرضا شاه از دوره‌های چهاردهم تا بیستم یعنی بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۱ ناچیز و کمی بیش از صفر بوده است (برای بحث تفصیلی در این باره ← شجاعی، ۱۳۴۴: ۲۰۴ و ۲۶۷).
۳. او بحران‌های نفوذ را به بحران نفوذ در مناطق خالی از سکنه، بحران نفوذ ناشی از اختلاف منطقه‌ای، بحران نفوذ ناشی از خودمختاری جماعتی، و بحران نفوذ در جماعت‌های دهقانی تعریف می‌کند (لاپالومبارا، ۱۳۸۰: ۳۳۵-۳۴۴).

۴. مورفی نشان داده است که در دولت کورپوراتیستی بورقیه نظام تک‌حزبی تدارک دیده شد که طی آن اتحادیه‌ها و سازمان‌های محلی، بدون آن‌که بتوانند سیاست‌های بورقیه را به چالش بکشند، فقط قادر بودند از طریق اعضایشان در حزب با دولت مذاکره کنند (مورفی، ۱۳۸۳: ۲۰۷).
۵. گرامشی بر اساس معیار وجود یا نبود جامعه مدنی میان دو نوع نظام سیاسی تمایز می‌دید. به‌زعم وی، دولت‌های فاقد جامعه مدنی دولت‌های شفاف و دولت‌های دارای جامعه مدنی دولت‌های غیرشفاف دیده می‌شدند (به نقل از چاندوک، ۱۳۷۷: ۱۵۷-۱۵۶).
۶. به‌زعم گرامشی، دولت از دو مؤلفه جامعه سیاسی و جامعه مدنی تشکیل شده بود (Gramsci, 1971). در این تعبیر جامعه مدنی خود جزئی از دولت بود و به جای آن‌که به شیوه‌ای که دوتوکویل می‌گفت: همانند سپری از فرد در برابر دولت حفاظت کند، به آلت دست دولت برای استیلا تبدیل می‌شد (چاندوک، ۱۳۷۷: ۳۳).

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران معاصر*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ابنشتاین، ویلیام و ادوین فاگلمان (۱۳۷۶). *مکاتب سیاسی معاصر: نقد و بررسی کمونیسم، فاشیسم، کاپیتالیسم، و سوسیالیسم*، ترجمه حسین علی نوذری، تهران: نقش جهان.
- اشرف، احمد و علی بنوعزیزی (۱۳۷۲). «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی»، ترجمه عماد افروغ، فصل‌نامه راهبرد، ش ۲.
- ایوانف، م. س. (۱۳۵۶). *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، بی‌جا: بی‌نا.
- بیل، جیمز آلن (۱۳۸۷). *سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات، و نوسازی*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: اختران.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۱). *پاسخ به تاریخ*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر مترجم.
- تاگارت، پل (۱۳۸۱). *پوپولیسم*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آشتیان.
- چاندوک، نیرا (۱۳۷۷). *جامعه مدنی و دولت: کاوش‌هایی در نظریه سیاسی*، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران: نشر مرکز.
- حاتمی، عباس (۱۳۹۲). «گونه‌شناسی رژیم‌های توزیعی و بازتوزیعی»، فصل‌نامه سیاست، ش ۴۳.
- شجیعی، زهرا (۱۳۴۴). *نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانون‌گذاری*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عمید، محمدجواد (۱۳۸۱). *کشاورزی، فقر، و اصلاحات ارضی در ایران*، ترجمه رامین امینی‌نژاد، تهران: نشر نی.

- فوران، جان (۱۳۷۸). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۳). *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- کارشناس، مسعود (۱۳۸۲). *نفت، دولت، و صنعتی شدن در ایران*، ترجمه یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران: گام نو.
- لاپالومبارا، جوزف (۱۳۸۰). «نفوذ: بحران ظرفیت حکومت»، در: *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، لوسین پای و دیگران، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مورفی، اما (۱۳۸۳). «اصلاحات اقتصادی و دولت در تونس»، در *اقتصاد سیاسی گذار در نخبورمیانه*، ترجمه عباس حاتمی، تهران: کویر.
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸). *ایران: دیکتاتوری و توسعه*، ترجمه محسن یلقانی و علی طلوع، تهران: نشر علم.

- Almond, G. (1956). 'Comparative Political Systems', *The Journal of Politics*, Vol. 18, No. 3.
- Althusser, L. (1971). *Lenin and Philosophy*, trans. B. Brewster, London: New Left Book.
- Bashiriyeh, H. (2011). *The State and Revolution in Iran*, New York: Routledge.
- Basley, T. and R. Burgess (2000). 'Land Reform, Poverty Reduction, and Growth: Evidence from India', *The Quarterly Journal of Economics*, Vol. 115, No. 2.
- Bianchi, R. (1989). *Unruly Corporatism*, New York: Oxford University Press.
- Dornbusch, R. and Sebastian Edwards (1991). *The Macroeconomics of Populism in Latin America*, Chicago: Chicago University Press.
- Drake, P. (1982). 'Conclusion: Requiem for Populism' in: *Latin American Populism in Comparative Perspective*, Michael Conniff (ed.), Albuquerque: University of New Mexico Press.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci*, New York: International Publishers.
- Jessop, B. (1995). *State Theory: Putting the Capitalist State in its Place*, Cambridge: Polity Press.
- Kazemi, F. (1980). *Poverty and Revolution in Iran*, New York: New York University Press.
- Krumow, K. (2005). *Encyclopedia of the Developing World*, Vol. 1, Thomas M. Leonard (ed.), New York: Routledge.
- McLean, I. and A. Mcmillan (2003). *Oxford Concise Dictionary of Politics*, Oxford: Oxford University Press.
- Mouzelis, N. (1985). 'On the Concept of Populism: Populist and Clientelist Modes of Incorporation in Semiperipheral Polities', *Politics and Society*, Vol. 14, No. 3.
- Pereira, L. C. B. (1991). 'Populism and Economic Policy in Brazil', *Journal of Interamerican Studies and World Affairs*, Vol. 33, No. 2.
- Pye, L. W. (1966). *Aspects of Political Development*, New York: Amerind Press.

- Schatz, E. (2009). 'The Soft Authoritarian Tool Kit: Agenda-Setting Power in Kazakhstan and Kyrgyzstan', *Comparative Politics*, Vol. 41, No. 2.
- Schmitter, P. C. (1979). 'Still the Century of Corporatism?', in: *Trends Towards Corporatist Intermediation*, Philippe Schmitter and Gerhard Lehbruch (eds.), London: Sage.
- Snavely, W. P (1969). *Theory of Economic Systems*, Ohio: Merrill Publishing Company.
- Suter, C. (1994). 'Genesis and Dynamics of Populist Regimes at the Periphery', in: *Conflicts and New Departures in World Society*, Volker Bormschieer and Peter Lengyel (eds.), New Jersey: Transaction Press.
- Urrutia, M. (1991). 'On the Absence of Economic Populism in Colombia', in: *The Macroeconomics of Populism in Latin America*, R. Dorenbusch and Edwards (eds.), Chicago: University of Chicago Press.

